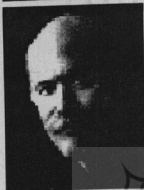


STANFORD TODAY

by David Schrieberg



مصاحبه زیر یکی از سری مصاحبه‌های است که وولف با Stanford Today انجام داده. وی دربارهٔ نویسندگی، داستان‌نویسی و تدریس ادبیات سخن گفته:

لباجات هر موضوع‌ها برای نوشته نشدن

گفتگو با تویبای وولف دربارهٔ داستان‌نویسی و تدریس ادبیات

هیچ راهی که بتواند آن‌ها را راضی کند، نمی‌شناسند. این تنها امتیازی است که مرا این‌جا پایبند کرده است. درس دادن یمن اجازه می‌دهد تا نوشته‌هایی را ارزیابی کنم که هیچ کاری پیش از این، این فرصت را به من نمی‌داد.

شما سال‌ها از این‌جا دور بودید و انکار دوباره به سال‌های جوانی‌تان برگشتید. در مصاحبه‌های قبلی خود دربارهٔ اهمیت مکان صحبت کردید. غرب کجاست که همواره شما احساس خود را در این‌جا می‌یابید؟

خب، نویسندگان هرگز دربارهٔ مکان‌های واقعی نمی‌نویسند. منظورم این است که لندن چارلز دیکنز شهر لندن نیست، لندن است که در روح و تخیل او متجلی شده. در واقع نگرش او را به جهان بیان می‌کند. لندن که وی در کتاب‌هایش توصیف می‌کند، لندن چارلز دیکنز است. غرب نیز مکان اسطوره‌ای من است. جایی است که در آن‌جا بزرگ شدم و یک نوع احساس وابستگی و تعلق خاطر به این مکان دارم. چه بخواهم چه نخواهم من در این‌جا آمده‌ام پس تخیلات و افکارم مرا به این‌جا بازمی‌گرداند.

با دقت نظر خاصی نویسی. می‌خواهم به دانشجویانم بیاموزم اگر هرگز نمی‌توانند به گریپای نویسندگانی چون کنراد Wolf یا ویرجینیا وولف Virginia Woolf برسند. مجبور نیستند Heart of Darkness یا To the light house بنویسند. از همان زمانی که همکار Stegner بودید نیز همیشه تدریس می‌کردید. چرا؟

من چهار سال در ارتش بودم. بعد رفتم دانشگاه، تقریباً شش ماه گزارشگر Washington Post بودم. آن موقع گزارشگر خیلی بدی بودم و هیچ داستانی هم ننوشته بودم. بعد از کار در واشنگتن پست مشاغل زیادی داشتم و تنها در اوقات فراغتم می‌نوشتم. به خدمت بودم، نگهبان بودم، معلم دبیرستان بودم، می‌خواهم بگویم جامعه به این که بنویسی یا ننویسی خیلی اهمیت نمی‌دهد. به کتاب‌ها هم خیلی توجه نمی‌شود. جامعه هرگز به آنچه برای من بسیار اهمیت دارد وقتی نمی‌نگارد. اما این‌جا بین کسانی هستم که به نوشتن عشق می‌ورزند. زندگی‌شان را فدای ادبیات و تدریس ادبیات می‌کنند و برای درک جهان و خودشان

شما برای تدریس به Stanford آمدید. بازگشت به محل تحصیل لطف خاصی دارد این‌طور نیست؟

خیلی زیاد شور و اشتیاق و تعهد فکری که در گروه حاکم است بسیار خیره‌کننده است. بسیاری از همکلاسی‌های دوران دانشجویی، سال‌های ۷۰، که باهم درس می‌خواندیم این‌جا هستند. فکر می‌کنم برگشته‌ام به همان جمع دوستان قدیم. من دانشجوی فوق‌العاده‌ای بودم، Stegner هم رقیبی بسیار عالی بود و استعداد ذاتی باورکردنی داشتم.

رقابتی که آن زمان بین شما و Stegner وجود داشت، حالا میان دانشجویان هست؟

تا حدودی، وقتی به داستان‌هایی که آن زمان می‌نوشتم رجوع می‌کنم، می‌بینم بعضی از آن‌ها خوب بودند. در واقع اتفاقی خوب می‌شدند، اغلبشان بد بودند. حالا هم همین‌طور روی دانشجویانم پیاده می‌کنم. تنها شوهی که شخص را به راه بهتر سوق می‌دهد، اشتباه کردن است. شاید با آزمون و خطا بتوان به‌طور اتفاقی راه بهتر را انتخاب کرد. پس بهتر است ابتدا با اشتباه شروع کن تا از ابتدا وسواس به‌خرج داده

امروزه بحثهای زیادی دربارهٔ مرگ انسانیت مطرح است. شما ادبیات و نگارش درس می‌دهید، فکر می‌کنید امروزه کسی به ادبیات اهمیت می‌دهد؟

البته گرچه اینجمن Stanford به‌بازیمت یک انجمن کوچک ادبی به‌شمار می‌رود، اما زبان انگلیسی یکی از مهم‌ترین رشته‌های Stanford است. مقالات ادبی همواره میان مردم محبوب بوده و جایگاه خاصی داشته است. امروز فاجعهٔ تلویزیون خلاق جدی در فرهنگ عموم ایجاد کرده است. من از تلویزیون، به‌عنوان یک فاجعه نام می‌برم زیرا غول جادوی خلاق، خیالات ما را می‌بلعد. تلویزیون سرگرمی کاملاً استعالی است درحالی‌که مطالعهٔ عملگردهای فطال و در واقع نیاز روحی ماست.

یکی از همکاران همواره به‌خاطر روحیه فوق‌العاده حساس و ارتباط خوبی که با دانشجویان برقرار می‌کنید از شما تعجب می‌کند، این عقیده تا چه حد از روی تعقیق و اندیشه ابراز شده؟

روزی یک نفر از استاد گریس پلای Grace Paley دربارهٔ تدریس و هدف معلمی پرسید. او گفت: «می‌کن آزار ندی، حق با اوست. معلم هرگز نباید اذیت و آزار برساند. من وقتی برای اولین بار شروع به تدریس نگارش ادبی کردم با هر جمله بد و اعتراضی آسبز شخصی که نوشته می‌شد موافقت می‌کردم، انگار دانشجویان هم خوب می‌دانستند با این کار می‌توانند به برتری‌بخش من دامن بزنند. تصور می‌کنم چند سالی به آن‌ها سخت گرفتم، زیرا خودم برای نویسنده شدن سال‌های زیادی را تجربه کردم. می‌خواهم به آن‌ها بگویم که این کار هرگز جالب‌بردار نیست و حالا تدریس برای من بیشتر یک سرگرمی شده و بیشتر حالتی توضیحی دارد تا آموزشی.

این عقیده تا چه حد با تدریس ادبیات تفاوت دارد؟ وقتی ادبیات درس می‌دهید، به‌گذارید بگویم داستان کوتاه - سعی دارید چه چیزی را منتقل و بیان کنید؟

من دوست دارم آن‌ها نگاه جامع و گسترده به داستان داشته باشند. از آن‌ها می‌خواهم دربارهٔ تاریخچه، محتوای اجتماعی و مختصری دربارهٔ نویسنده داستان تحقیق کنند. در پایان به داستان به‌گونه یک شیء بنگرند و دقیقاً به محتوا و فرم آن دقت کنند. این‌که نویسندگان چطور از منابع زبان، آواها، فضای داستان و تمامی اجزایی که حس می‌کنید می‌خوانند به شما منتقل شوند و شما را وادار به اندیشه‌کنند، سود می‌جویند. این‌که چطور این اجزاء با هم جفت‌چطور می‌شوند. تفاوت فرم یک نویسنده با دیگری چیست؟ اصلاً چرا این را می‌خواهیم؟ این‌که خود هر چه از پیشتره هنر خود در این داستان خاص، چه کرده است؟ در این داستان چه می‌بینیم که شاید در کارهای دیگر ندیده‌ایم؟

امروز فاجعهٔ تلویزیون

خلاقه جدی در فرهنگ مردم ایجاد کرده است.

من از تلویزیون، به‌عنوان یک فاجعه

نام می‌برم زیرا غول جادوی خلاق،

خیالات ما را بلعد.

تلویزیون سرگرمی کاملاً استعالی است

درحالی‌که مطالعه

عملگردهای فطال و در واقع نیاز روحی ماست

هرچه سالخورده تر شدم

به این نکته پی بردم

که چطور موضوع‌ها خود برای نوشته شدن

از هم پیش می‌گیرند.

بعضی اوقات می‌بیند موضوع‌ها نحو اجزای

یا شما مقاله می‌کنند و

نمی‌خوانند نوشته شوند،

عاقبت تسلیم می‌شوی و آن‌ها را کنار می‌گذاری.

برعکس موضوعات دیگری هستند

که نمی‌خواهی نویسی

اما آنقدر در ذهنات تکرار می‌شوند

تا سرانجام می‌بینی در حال نوشتن آن‌ها هستی.

پس می‌بینی نوشتن تا حدی غیر منطقی

و غیرقابل کنترل است

دو کتاب خاطرات *In Pharaoh's*، *This Boy's Life*

در بارهٔ سال‌های اولیهٔ زندگی‌تان نوشته شده.

شما خود را خاطرات‌نویس بیست‌سال گذشته، یک

فرد خوانده‌اید، معلم یا یک نویسنده می‌دانید؟

در حال حاضر نظری نسبت به آن‌ها ندارم. نمی‌خواهم

بگویم هرگز به شرح‌حال نویسی نخواهم پرداخت یا

موارد دیگر برای اظهار این چیزها خیلی محتاط

هستم. در حال حاضر به داستان‌نویسی علاقه دارم،

گمان می‌کنم آن احساس و نیازی را که برای

شرح‌حال نویسی داشتم کم‌کم تقلیل پیدا کرده

چرا این چنین کتاب‌ها می‌بایست نوشته شوند؟

نوشتن آن دو کتاب واقعاً برای من ضروری بود. هم‌زمان

با نوشتن داستان زندگی این پرسه، روی یک مجموعه

داستان کوتاه نیز کار می‌کردم، اما این مهم آن‌قدر

ضروری بود که مجموعه داستان را کنار گذاشتم و روی

آن کار کردم که تقریباً چهار سال طول کشید. من عادت

کردم تا نظرات متفاوتی نسبت به نوشتن داشته باشم.

عادت کردم فکر کنم و بعد بنشینم و روی کاری که

می‌خواهم بنویسم کاملاً تمرکز کنم و در واقع آن چیزی

را بنویسم که می‌خواهم. اما هرچه سالخورده تر شدم به این نکته پی بردم که چطور موضوع خود برای نوشته شدن از هم پیش می‌گیرند. بعضی اوقات می‌بینید موضوع‌ها چگونه با شما مقابله می‌کنند و نمی‌خواهند نوشته شوند. عاقبت تسلیم می‌شوی و آن‌ها را کنار می‌گذاری. برعکس موضوعات دیگری هستند که نمی‌خواهی بنویسی اما آنقدر در ذهنات تکرار می‌شوند تا سرانجام می‌بینی در حال نوشتن آن‌ها هستی. پس می‌بینی نوشتن تا حدی غیر منطقی و غیرقابل کنترل است.

گفتید که هیچ تئوری خاصی برای داستان‌های‌تان ندارید. در واقع هر داستان تئوری خاص خود را دارد. پس داستان کوتاه چگونه نوشته می‌شود؟

هر داستان کوتاه موفق به روش‌های متفاوتی نوشته می‌شود. داستان *At Sea* چخوف *Chekov* هرگز مانند داستان *The Dead*، جویس *Joyce* نوشته نمی‌شود. دلیل موفقیت هر داستان بستگی به موفقیت عبارت و عبارات نوشتاری خود داستان دارد. نظرات بورخس *Borges*، جیمز بالدوین *James Baldwin*، فیثزجرالد *Fitzgerald* و همینگوی *Hemingway*

نسبت به یک داستان کوتاه کاملاً با هم متفاوتند. در این‌صورت هیچ فرم خاصی را نمی‌توان برای داستان کوتاه تعیین کرد. در حقیقت می‌خواهم بگویم آن داستان‌هایی که سال‌ها با من ماندند داستان‌هایی هستند که به‌طور غیرمنتظره‌ای نوشته شده‌اند. برای نشان دادن افراد و مشکلاتی دقیق بر آن‌ها می‌که خوب ندیده بودمشان و در این زمینه‌ها از فرم و الگوی خاصی استفاده کردم. هر یک از شخصیت‌ها را یک به یک بررسی کردم. نه به خاطر این‌که داستان‌های خوبی بنویسم بلکه به‌خاطر این‌که، این داستان به‌طور خاص داستان خوبی شود.

به عنوان آخرین سؤال بفرمایید چه چیز شما را به نوشتن داستان کوتاه ترغیب می‌کند؟

شاید به‌خاطر پایان ناب‌پذیری و فرم دشوار و غیرقابل کشف آن مدیوشین شده‌ام. همچنین به‌دلیل قدرت تهبیح داستان کوتاه. گابریل گارسیا مارکز جمله‌ای دارد که می‌گوید: در رمان به‌وسطهٔ یک تصمیم می‌توان بر داستان حلقه پیدا کرد اما در داستان کوتاه مجبور هستی با یک فریه فنی آن را ببری. حق با اوست. داستان کوتاه موزج و کامل است. به‌راحتی نمی‌توان از هر جزوه آن عبور کرد و آن را ندیده گرفت. می‌بایست تا دورست‌ها به‌وروی و به‌سختی آن را طی کنی. این کار استفاده محدود از اهداف متعدد و خاتمه‌ی پرشکوه را می‌طلبد. زیرا می‌خواهی نتایج بزرگی از آن کسب کنی. به همین دلیل مجبور هستی با استفاده از فرم کوتاه از تمامی منابع زبان، فرم و محتوا به نحو احسن استفاده کنی.